

"دوران ما یعنی؛ دوران بورژوازی، وجه تمایزش آنست که تضادهای طبقاتی را ساده کرده است. جامعه پیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه‌ی بزرگ، رویا روی یکدیگر؛ یعنی بورژوازی و پرولتاریا، تقسیم شده است."
"مانیفست کمونیست"

سخن نخست

طرد توهمات از پروژه صلح

صلح پایدار در گرو نفی و نابودی گل مرادوات و نظام بورژوازی است؛ چون جنگ داده و زاده این مناسبات شیوه ی تولید است. تا هنگامی که جامعه طبقاتی است، صلح فقط به مفهوم فقدان جنگ، در حد یک ایست، یا وقفه‌ای میان دو جنگ است؛ آن هم برای رفع و رجوع تناقضات درونی، بحران‌های اقتصادی و کسب و تثبیت دوباره هژمونی و موقعیت برتر کشورهای امپریالیستی در دنیا. ادامه‌ی جنگ و صلح در افغانستان هم سواى تحلیل‌های دم دستی و کلی‌گویی‌های مبهم با رویکرد تباری و ناسیونالیستی ریشه‌های عمیقی در بحران اقتصادی گل سیستم بردگی- مزدی دارد.

جناح‌های مختلف بورژوازی افغانستان چه در قدرت و چه هم بیرون از قدرت بنا به تناقضات درونی، فساد گسترده و در گل کشمکش بر سر تقسیم سود، توان حکومت کردن بالای مردم را از دست داده اند. حضور طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی در کابل و ولایات، که خود محصول تناقضات مناسبات حاکم و استراتژی قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی است. به همین منوال روند رو به افزایش بدامنی و ناامنی در سراسر کشور نه از توان و قدرت گروه‌های تروریستی؛ بلکه صد البته از ضعف، ناتوانی و تشتت دولت حاکم است.

هرچند که از ظاهر امر چنین بر می‌آید که امریکا و ناتو در دو دهه‌ی گذشته با طالبان و گروه‌های تروریستی در جنگ و منازعه بوده اند؛ اما در حقیقت به اشکال مختلف به‌عنوان تکیه گاه زیر بغل این نیروها قرار داشتند تا زمین نخورده و کاملاً متلاشی نگردند. بنابراین، فرایند مذاکرات و توافق برای رسیدن به صلح هم در همین قالب به پیش می‌رود. اعضا و گروه‌های مذاکره کننده برای صلح، چه آن‌هایی که از سوی طالبان با ریش و پشم و چه

۲

زنان افغانستان، دیگر آن زنان بلی گوی جامعه‌ی مردسالار نیستند



۵

چرا امریکا ارزش‌های دموکراتیک را در صلح با طالبان زیر پا کرد؟

که صالح

المللی ندارند؟ چرا این ارزش‌ها برای برخی جوامع انسانی و کشورها، قابل تحقق شمرده نمی‌شوند؟ یا چرا حقوق بشر تعریف جهان شمولی خود را از دست می‌دهد؟ ...



۶

مداخله‌ی مذهب، در سیاست و زندگی شخصی انسان‌ها باشد از طرف کشورهای غربی مطرح نشده است؟ چرا دفاع از ارزش‌های دموکراتیک به حیث وظیفه‌ی اخلاقی جهان سرمایه‌داری در لویت قرار ندارد؟ یا حقوق دموکراتیک که مثل اکسیجن برای زندگی انسان‌ها نیاز است، دیگر پشتیبان قوی بین

در شرایط کنونی پرسش‌های فراوان در ذهن مردم خطور می‌کنند که مثلاً چرا مایک پمپو وزیر خارجه‌ی امریکا در مذاکرات صلح میان دولت و گروه طالبان، از مداخله و تحمیل ارزش‌های دموکراتیک در نظام آینده افغانستان امتناع ورزید؟ یا چرا ارزش‌های دموکراتیک که عبارت از سکولاریزم و قطع کردن دست



طارق سعیدی

آیا من یک چپی هستم؟

زمانی که کسی می‌خواهد در سنگر چپ افغانستان به مبارزه بپردازد، اولین پرسشی که در ذهن کنش‌گران چپ دیروز و امروز پیدا می‌شود این است "که باید بدانم افرادی که با من در یک حرکت کمونیستی شرکت می‌کنند چقدر سوسیالیسم و کمونیسم را می‌دانند؟" است. این پرسش ما را وارد فاز بسیار خطرناکی می‌سازد. اگر این گزاره را کمی عمیق‌تر تحلیل کنیم این حق را از دانستن خود در مورد کمونیسم و سوسیالیسم به خود می‌دهید. پس در مقابل ما باید کسانی باشند که از کمونیسم و سوسیالیسم آگاه هستند پس یا ما همراه خواهند بود؛ یا از کمونیسم و سوسیالیسم چیزی نمی‌دانند ...

۴



علی رضا کارگر

از خود بیگانگی و الگوسازی سوسیالیستی

از خودبیگانگی انعکاس دهنده شرایطی می‌باشد که در آن افراد جامعه نسبت به خود و نوع خود بی‌تفاوت و تا حدودی برعلیه خود و نوع خود است. شاید هیچ‌کسی به اندازه‌ای کارل مارکس این مقوله را توضیح دقیق نداده باشد. ...

۲

اعتراض شهروندان بلخ از بلند بودن قیمت برق

بستن دفتر شرکت برشنا در شهر مزارشریف، از مسئولان این شرکت، خواستند که تا قیمت برق در این ولایت را همسان با ولایت‌های دیگر، از جمله ولایت کابل، بسازند. ...



۷

"ما برق بدون فرق می‌خواهیم." این شعار صدها شهروند مزار شریف در ولایت بلخ است، که از بالا بودن قیمت برق، اعتراض دارد و به روز شنبه ۲۵

دارد و به روز شنبه ۲۵ سنبله، در یک اعتراض خیابانی شرکت کردند و خواستار کاهش قیمت برق، شدند. اعتراض کنندگان با



نصرت اقبال

سرانجام تاریک صلح با طالبان؛ نیروهای مترقی چه مسئولیت دارند؟

بگیرند که با آن می‌توانند زمینه‌ی رسیدن شان را به قدرت و ایجاد یک دولت استبدادی مذهبی فراهم کند و هم امکان همسو شدن بنیادگرایان مذهبی را با خواست‌های شان به‌وجود آورد. ...



۳

پافشاری طالبان در مورد این که توافقنامه‌ی این گروه با واشنگتن و فقه حنفی مبنا قرار بگیرد، چالش بزرگی را در روند به اصطلاح "گفت‌وگوهای صلح" به‌وجود آورده است. طالبان به‌عنوان یک گروه متحجر و بنیادگرای اسلامی به این دلیل تاکید دارند که فقه حنفی یا مذهب مرجع تصمیم‌گیری و توافق گفت‌وگوهایی "صلح" قرار



بشیر یآوری



علی رضا کارگر

از خود بیگانگی و الگوسازی سوسیالیستی

مهمانی‌هایی که برگزار می‌کنند، خانه‌هایی که می‌سازند، باورهایی را که ابراز می‌کنند... همه به نحوی تقلید از سایر سرمایه‌داران است و همین‌ها هستند که رسانه‌های کلیدی را در اختیار خود دارند. به‌طور نمونه در شبکه‌ی طلوع نیوز در ایام کرونا، تبلیغاتی را نشر می‌کردند که در آن خانواده‌ای مرفه زندگی می‌کند و از "اپ دریا" که در آن برنامه‌ی مختلف ذخیره شده است را می‌توانستند در خانه نشسته و نگاه کنند. در این تبلیغات، خانواده‌ای سه نفره با تمامی امکانات مادی و آزادی‌های جنسیتی و با استایل مدرن به نمایش گذاشته می‌شود که همه‌ی اعضای خانواده در بهترین شرایط به سر می‌برند و شعار *stay home, safe your life* را تمثیل می‌کنند؛ ولی در عینیت جامعه‌ی افغانی کمتر کسی می‌تواند چنین زندگی را برای خودش دست و پا کند. از خودبیگانگی زمینه‌ساز انسان تک بعدی می‌شود، انسانی که خود را مقدم بر جامعه و دردهای جامعه می‌پندارد. انسانی که شعله‌های سوزان درد و رنج دیگران را نمی‌بیند؛ ولی از شعله و سوزش آتش جهنم در این دنیا، بدنش به سوزش می‌آید. الگوسازی‌های جدید برای زندگی کردن انسان جدید، یکی از زیرکانه‌ترین شیوه‌ای می‌باشد که سرمایه‌داری پیش‌رفته برای منفعل نگهداشتن نیروهای انقلابی بهره می‌گیرد. حقیقتاً وضعیت کنونی نباید آن چیزی باشد که هست؛ بلکه باید آن چیزی باشد که بهتر است باشد. احیای هویت ایدئولوژیکی در شرایط کنونی و الگوسازی ایدئولوژیکی می‌تواند زمینه‌سازی تفکر انتقادی را در جامعه‌ی ما به‌وجود آورد و این الگوسازی ایدئولوژیکی به شیوه سوسیالیستی، جبهه دیگری را خواهد گشود.

است که در کانون این هستی، انسان قرار دارد و آن‌چه فراموش شده این است که خود انسان هم، موضوع هستی می‌باشد. به صورت کل می‌توان گفت که هایدگر دغدغه، انسانی را دارد که از خود بیگانه شده است و نسبت به خود و هستی یک رابطه یک طرفه را شکل داده است. به نظر من از آنجایی که نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند خواسته‌های درونی افراد را ارضا نماید به همان میزان به افراد انسانی صدمه هم می‌زند. زیرا انباشت سرمایه در دست عده‌ای محدود زمینه‌ساز الگوسازی برای زندگی سایرین می‌شود که رسانه‌ها بر این الگوسازی رنگ و روغن بیشتری می‌دهد تا انسان‌های جدید، بدون تفکر و تعقل این الگوها را نمادی از زندگی موفق بپندارند و جالب این است که این الگوها مبتنی بر سرمایه‌داری است؛ یعنی اشخاصی می‌توانند از این الگوها استفاده نمایند که پول بیشتری داشته باشند و کسانی می‌توانند پول بیشتری داشته باشند که همواره کار کنند و برای خود پول ذخیره‌سازند. کسانی که توانایی رسیدن به این الگوها را نداشته باشند مجبور هستند که بیشتر کار کنند؛ ولی آن‌چه در این بحث خالی می‌ماند این است که کارگران و زحمت‌کشان هرگز نمی‌توانند تا پایان عمر خود به این الگوها برسند؛ زیرا نیروی کار آن‌ها چنان ارزان خرید می‌شود که حتی پُر کردن شکم‌شان را هم کفاف نمی‌کند. اگر به شکل‌گیری طبقه‌ای جدید در افغانستان بعد از سال ۲۰۰۱ نگاهی بیاندازیم، در حقیقت این گفتار بهتر می‌تواند مصداق عینی یابد. کسانی که از صدور سرمایه کشورهای امپریالیستی توانستند به نفع خود زراندوزی کنند، امروز دقیقاً در صد تقلید از الگوهای زندگی سرمایه‌داران غرب می‌باشند. شیوه غذا خوردن، نوع غذاهایی که می‌خورند،

از خودبیگانگی انعکاس دهنده شرایطی می‌باشد که در آن افراد جامعه نسبت به خود و نوع خود بی‌تفاوت و تا حدودی برعلیه خود و نوع خود است. شاید هیچ‌کسی به اندازه‌ای کارل مارکس این مقوله را توضیح دقیق نداده باشد. از خودبیگانگی حقیقتاً زاده شرایطی می‌باشد که افراد در آن شرایط از هستی خود و فهم هستی خود دور شده و همانند انسانی که فقط تعین مادی‌اش را در نظر می‌گیرد، تجلی می‌یابد. نکته کانونی و محوری از خودبیگانگی تعین مادی نیست؛ بلکه دور شدن از نیازهای درونی و ذهنی می‌باشد که افراد آن را فراموش کرده است. در حقیقت تعین اجتماعی و روابطی که بر اساس آن شکل می‌گیرد زمینه‌ی از خودبیگانگی را مهیا می‌سازد. انسان به‌عنوان موجودی که هم عینیت دارد و هم ذهنیت در شرایطی قرار می‌گیرد که ذهنیت‌های او به حاشیه می‌رود و فقط به‌عنوان موجودی مطلقاً مادی شناخته می‌شود. البته فراموشی ذهنیت انسان تنها مربوط به تفکرات مارکس و هگلیمان جوانی چون فوئرباخ نیست؛ بلکه این دغدغه از یونان باستان نشأت می‌گیرد. سقراط خود را خرمگس خطاب می‌کرد و می‌گفت همانطوری که یک خرمگس مزاحمی برای گاوها می‌باشد تا لحظه‌ای سر از آخور خود بردارد منم تلاش می‌کنم تا انسان‌ها را واقف سازم که شما فقط برای خوردن، خوابیدن و تولید نسل در این هستی زندگی نمی‌کنید؛ بلکه شما این‌جا هستید که نبود خود را بود سازید و این بود را به هستی شدن ارتقا دهید. اساساً در عصر جدید و با استیلای نظام سرمایه‌داری، با شعار بازار آزاد، نه تنها کشورهای حاشیه‌ای آسیب دیده است؛ بلکه انسان‌های این عصر هم از هستی خود جدا شده و به زندگی تجملی و مصرفی رو آورده‌اند. مارتین هایدگر در کتاب هستی و زمان خود می‌گوید که تمام هستی، موضوعی برای فهم

هم کسانی که از طرف دولت افغانستان و امریکا، با کروات و لباس‌های مفسن اعم از زن و مرد شرکت کرده‌اند، نمایندگان طبقه‌ی سرمایه‌دار و حافظ مناسبات و نظم موجود استند؛ هیچ نماینده فردی از جنبش اجتماعی تهنی‌دستان و نیروهای مترقی جامعه، در این پروسه که بر سر حال و آینده جامعه، تصمیم گرفته می‌شود، حضور ندارد. بدین اساس ماهیت طبقاتی این جنگ و صلح، خیلی روشن است و به وضوح به چشم می‌خورد. این نشست‌ها منتج به هر نتیجه‌ای که شوند، سواً تفاوت ظاهری جناح‌های متخاصم و نمایندگان شان بنا به خصلت طبقاتی‌اش به نفع صاحبان سرمایه و مدافعان مناسبات حاکم تمام خواهد شد.

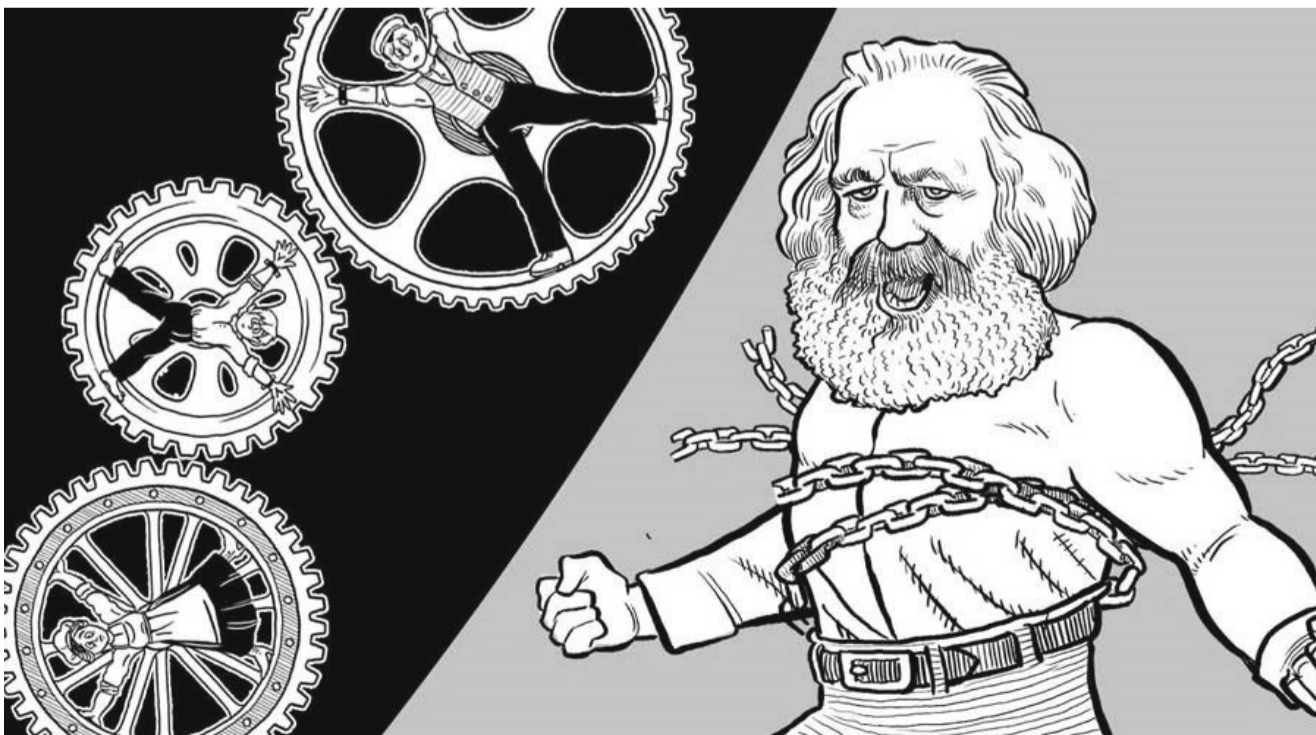
جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر و همه‌ی نیروهای مترقی نباید هیچ توهمی نسبت به این صلح داشته باشند. جنگ و صلح پدیده‌های اخلاقی-عاطفی یا موضوعات ماورای طبقات نیستند؛ نه جنگ زاده کله خرابی چند تن آدم است و نه هم صلح محصول خیر اندیشی یک گروه خاص است. پشت هر جنگ و صلحی منافع طبقه‌ای نهفته است. همان‌گونه‌ای که جنگ ارتجاعی نیم قرنه و تبعات آن زندگی بخش عظیمی از مردم را به خاک و خون کشید، صلحی هم که حافظ و نگهدار وضع موجود باشد. نه تنها که قادر به بهبود وضع زندگی طبقات پایینی جامعه نیست؛ بلکه بیش‌تر از پیش زمینه‌های ستم کشیدگی و استثمار طبقات تهنی‌دست را مهیا می‌سازد.

صورت بندی‌های پایینی جامعه نظر به موقعیت اجتماعی‌ای که در مناسبات تولیدی دارند، می‌توانند وضعیت موجود را تغییر دهند؛ اما مشروط بر این که طبقات تهنی‌دست، بالاخص طبقه‌ی کارگر پیشاپیش به درجه‌ای از سازمان‌یابی رسیده باشند و نهادهای دخالت‌گری در قدرت سیاسی؛ یعنی احزاب و تشکیلات سیاسی خود را داشته باشند. در فقدان میکانیسم‌ها و ساختارهای رفتن به طرف قدرت سیاسی، طبقه‌ی کارگر هم همانند افشار و لایه‌های دیگر جامعه، توان مبارزه پیروزمندانه با هیولای سرمایه را ندارد.

خواست همه‌ی مردم قطع فوری جنگ است، خواست فوری طبقه‌ی کارگر هم همین است؛ ولی این امتناع از جنگ و رسیدن به صلح پایدار را باید با پیروزی طبقات تهنی‌دست بر کل نظام بورژوازی در افغانستان گره زد. این جنگ به نفع کارگران نیست؛ اما رد جنگ که موجه هم است در هیچ مرحله‌ای نباید مانع افشای ماهیت طبقاتی گروه‌های گفت‌وگو کننده برای صلح گردد.

صلح پایدار تنها فقدان جنگ نیست؛ صلح پایدار در پهلوی رفاه اجتماعی و زدودن اشکال ستم و خشونت بر زنان، کودکان و همه‌ی مردم، با برابری اجتماعی پیوند ناگسستنی دارد. برابری حقوقی لازم است؛ اما کافی نیست. نه تنها که توده‌های مردم مستقل از زبان، جنسیت، قوم، موقف اجتماعی و غیره، باید دارای حق آزادی بی‌قید و شرط بیان و مجموع حقوق و آزادی‌های اساسی باشند؛ بلکه امکانات و زمینه‌های بهره‌گیری و تمویل این حقوق و آزادی‌ها را داشته باشند. مردم باید از شر به‌دُره بستن، سنگسار، زن ستیزی، کودک آزاری، محاکم صحرایی و غیره اعمال ضد انسانی نجات یابند. برای چنین صلحی باید دور هم جمع شد و توده‌های مردم را سازمان داد.

برای جمع کردن بساط مظالم اجتماعی و رهایی بنیادی از " بندگی خود خواسته " (پذیرش و تمکین به خواست طبقات فرادست) مردم باید تکان بخورند، سازمان بیابند؛ و در موضوعات اجتماعی مثل صلح، جنگ و پایان بیدرنگ منازعه، الترنانیت و بدیل خود را داشته باشند. در غیر آن، مطمئناً نوعی از ارتجاع بورژوازی جای نوعی دیگر را می‌گیرد و تاریخ ستم انسان برهم نوعانش در اشکال امروزی و ممکن، بدتر از امروز تداوم یابد.



سرانجام تاریک صلح با طالبان؛

نیروهای مترقی چه مسئولیت دارند؟



کشور بشیر باوری

هرکدام در پی اهداف استراتژیک و اقتصادی شان اند. برای آن‌ها بهره‌بردن از موقعیت افغانستان مهم است، و در پی به‌وجود آمدن شرایطی اند که با هزینه‌ی کمتر بتوانند به اهداف شان برسند. اگر اهداف آن‌ها با به قدرت رسیدن طالبان یا به‌وجود آمدن یک نظام عقبگرا و تمامیت‌خواه مذهبی مانند نظام ولایت فقیه در ایران، تامین شود، از آن استقبال می‌کنند و هیچ مخالفتی با آن ندارند.

امریکا برای نفوذ خود در منطقه و افغانستان برنامه دارد. با آن که از پیوند طالبان با القاعده ابراز نگرانی می‌کند؛ اما با طالبان ارتباط دارد و می‌خواهد که آن‌ها در نظام شبیه به "ولایت فقیه" از نوع حنفی مذهبی آن، قدرت داشته باشند. تئوریسین‌های امریکایی، سال‌ها پیش این نوع نظام را برای افغانستان پیشنهاد کرده بودند. طالبان و تمامی افراط‌گرایان مذهبی نیز به دنبال یک چنین نظام مطلق‌گرای مذهبی در افغانستان هستند. این گزینه، برای امریکا و هم پیمانان خاورمیانه‌ای آن گزینه‌ی مناسب است که با آن می‌توانند در برابر نظام ولایت فقیه ایران بدیل داشته باشند و هم از آن استفاده کنند. پاکستان هم که نقشی در پرورش طالبان دارند و از عقب‌ماندگی افغانستان سود می‌برد، این نسخه را می‌خواهد.

با توجه به این واقعیت‌ها، هیچ دلیل موجهی وجود ندارد که نتیجه‌ی پروژه صلح امریکا و قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری، منجر به تغییر نظام کنونی و عقبگرد نشود. آن‌چه، این پروژه، به جامعه‌ی افغانستان تحویل خواهد داد، برگشت به گذشته و به‌وجود آمدن یک دولت و حاکمیت مذهب‌گرا خواهد بود که آزادی‌های اجتماعی و حقوق شهروندان را محدود خواهد کرد و فضای تاریک و سختی را در افغانستان حاکم خواهد کرد.

باتوجه به شیفتگی کاذب که درمورد صلح وجود دارد و کسانی که در میز مذاکره با طالبان هستند، نمایندگان واقعی جامعه‌ی افغانستان و نیروهای مترقی و طبقه‌ی فرودست نیستند. به دلیل پایگاه طبقاتی و تعلق که به مذهب دارند با طالبان وجه مشترک دارند.

بنابراین؛ براینده مذاکرات صلح، ناروشن و تاریک است و احتمال این وجود دارد که افغانستان به عقب برگردد و ما همچنان درگیر جنگ باشیم و با یک نظام مطلق‌گرای استبدادی- مذهبی هم مواجه شویم. تغییراتی که پس از حاکمیت طالبان به‌وجود آمده، از دست برود و فضای نسبتاً بازی که شکل گرفته، تاریک و استبدادی شود. با توجه به این مسأله، لازم است که خطرهای سناریوی صلح جدی گرفته شود.

نیروهای دموکرات و مترقی با موضع و دیدگاه روشن، نسبت به پروژه صلح برخورد کنند و از همین حالا، آمادگی بگیرند که چگونه می‌توانند نیروهای اجتماعی را بسیج کنند و برای یک مبارزه جدی آمادگی گرفته و یک جبهه‌ی جدید را باز کنند.

شباهت‌هایی با پیش از سقوط حکومت نجیب الله دارد. در آن زمان، به جز نیروهای چپ که از آمدن احزاب مجاهدین در کابل هشدار داده بودند که آمدن آن‌ها سبب جنگ و دامن زدن به اختلاف‌های مذهبی و قومی می‌شود؛ دیگر به طور عموم در میان مردم و تمامی گروه‌های سیاسی، یک نوع شیفتگی برای ایجاد "دولت اسلامی" وجود داشت.

مذهب‌زدگی، سطح پایین آگاهی مردم، عملکرد خشونت‌بار حزب دموکراتیک خلق و حمایت قدرت‌های بزرگ از تشکیل دولت اسلامی، در به‌وجود آمدن آن شیفتگی، نقش داشت. در روستاها و شهرها، ذهنیت طوری بود که مجاهدین با تشکیل دولت اسلامی برای افغانستان مدینه‌ی فاضله می‌سازند.

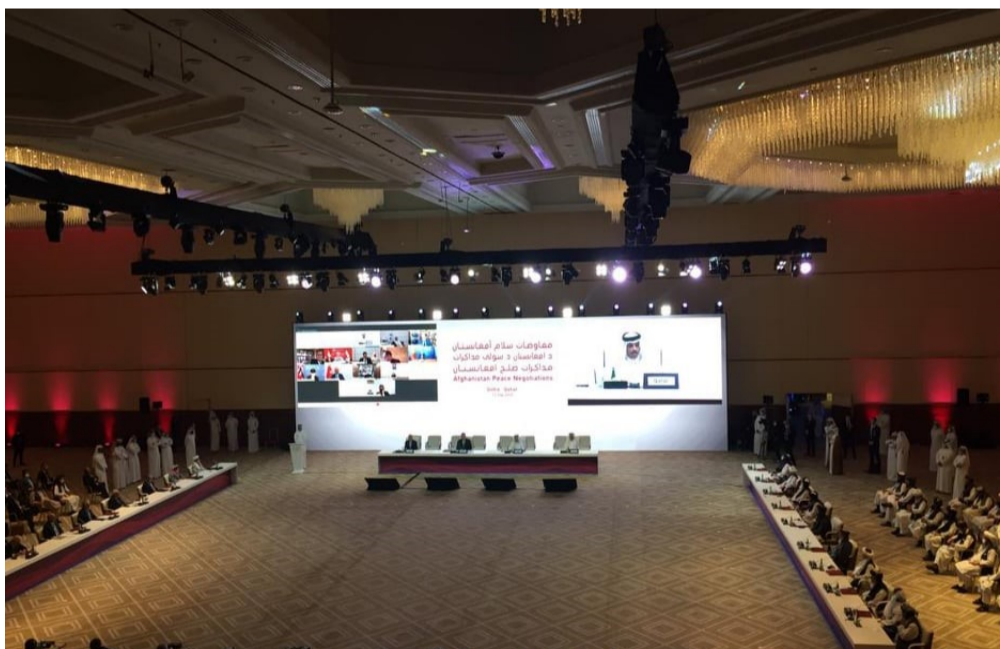
دیدیم که پیامد پیروزی مجاهدین، جنگ مذهبی و قومی شد و افغانستان به بستر پرورش گروه‌های جهادگرای تروریست و متحجر اسلامی مبدل شد و در نهایت طالبان که داعیه‌ای تندتر مذهبی دارند، ظهور کردند، یک نظام سرکوبگر و عقب مانده قرون وسطایی را در افغانستان حاکم کردند.

شیفتگی‌ای که در آن زمان نسبت به پیروزی

دستاوردهای دو دهه‌ی اخیر" و دفاع از "جمهوریت" برگزار می‌شود؛ اما این حرکت‌ها واکنشی و تبلیغاتی بوده و پیوندی با توده مردم و حتا جوانان، زنان و نیروهایی که گرایش دموکراتیک دارند، ندارد. تا حالا دیدگاه واحد، جبهه و آدرس مشخص، برای مقابله با خطرهای سناریوی صلح به‌وجود نیامده است.

پرسش مهم این است که چه باعث شده که موضع روشن و قدرت اجتماعی در برابر طالبان و همفکرانش به‌وجود نیاید؟ به نظر علت این مسأله، سردرگمی و وجود گرایش ناسیونالیستی و مذهبی در میان جبهه‌ی مخالف طالبان است. این دومسأله، سبب شده است که حتا کسانی که پس از حاکمیت طالبان بزرگ شده‌اند یا حاکمیت طالبان را دیده‌اند و در دولت نقش‌های مهمی دارند و جوانانی که در دولت نیستند و گرایش لیبرال دارند، خطر به‌وجود آمدن یک دولت مذهبی را جدی نمی‌گیرند. از اظهارات و موضع‌گیری آن‌ها استنباط می‌شود که تحت تاثیر گرایش مذهبی و ناسیونالیستی قرار دارند و حتا در نوشته‌ها و اظهارات شان تمایلی به یک دولت مذهبی دیده می‌شود.

طالبان با طرح مبنا قرار گرفتن مذهب و دین، در



مجاهدین و دولت اسلامی وجود داشت، حالا خستگی از جنگ، چنان شیفتگی کاذب را نسبت به پروژه صلح که مدیریت آن به دست امریکاست، به‌وجود آورده است. همه از آمدن صلح می‌گویند؛ اما در مورد عامل‌های اصلی جنگ، و این‌که نتیجه‌ی سناریوی صلح به کجا خواهد انجامید و چه خواهد شد، توجه نمی‌شود. این شیفتگی کاذب همه‌گیر شده است.

دیدگاه و موضع روشن نسبت به صلح و حل مسأله‌ای طالبان وجود ندارد و نه قدرت اجتماعی شکل گرفته که در برابر خواست طالبان، مقابله کند و خطر به‌وجود آمدن یک دولت تمامیت‌خواه و استبدادی- مذهبی را دفع کند.

امریکا، روسیه، پاکستان، ایران، هند و کشورهای عربی بازیگران جنگ و صلح در افغانستان هستند،

پافشاری طالبان در مورد این‌که توافقنامه‌ی این گروه با واشنگتن و فقه حنفی مبنا قرار بگیرد، چالش بزرگی را در روند به اصطلاح "گفت‌وگوهای صلح" به‌وجود آورده است. طالبان به‌عنوان یک گروه متحجر و بنیادگرای اسلامی به این دلیل تاکید دارند که فقه حنفی یا مذهب مرجع تصمیم‌گیری و توافق گفت‌وگوهای "صلح" قرار بگیرند که با آن می‌توانند زمینه‌ی رسیدن شان را به قدرت و ایجاد یک دولت استبدادی مذهبی فراهم کند و هم امکان همسو شدن بنیادگرایان مذهبی را با خواست‌های شان به‌وجود آورند.

تاکید طالبان که مذهب در مذاکرات مبنای تصمیم‌گیری قرار بگیرد پیش از این که آن را مطرح کنند قابل درک بود و ماهیت این گروه نیز ایجاب چنین خواست را می‌کند. آن‌چه خطر برگشت افغانستان به پیش از دوهه قبل را بیشتر می‌کند و امکان تحقق خواست طالبان، سنت‌گرایان و بنیادگرایان مذهبی را فراهم خواهد کرد، تنها موضع سرسختانه‌ای طالبان نیست. موضع نا روشن هیأت مذاکره‌کننده‌ی دولت و پیش‌ترهایی را که مطرح کرده اند، سیاست و خواست امریکا و نبود یک نیروی قدرتمند اجتماعی است، مسایل دیگری است که باید به آن توجه کرد.

با آن که هیأت دولت تا حالا در مقابل خواست طالبان مقاومت کرده و حاضر به پذیرش خواست‌های این گروه نشده است؛ اما تفاوت آن‌ها با طالبان تنها در این است که می‌گویند در کنار فقه مذهب حنفی، فقه مذهب جعفری یا شیعه، نیز مبنای تصمیم‌گیری باشد؛ یعنی دوطرف اختلاف ندارند که دین / مذهب مرجع حل اختلاف و تصمیم‌گیری قرار بگیرد.

از طرف دیگر کسانی که به‌عنوان مذاکره‌کننده با طالبان در قطر فرستاده شده‌اند، بیش‌ترشان اسلام‌گرا بوده یا سابقه جهادی دارند یا فرزندان جهادگرایان هستند و چند نفر آن‌ها که به‌عنوان دموکرات و لیبرال نام برده می‌شوند، محافظه‌کار بوده و تعلق ایدیولوژیکی و عاطفی به مذهب دارند. باتوجه به این ویژگی اعضای هیأت مذاکره‌کننده‌ی دولت با طالبان، این انتظار که آن‌ها بتوانند از دستاوردهای زنده سال و آن‌چه ارزش‌های دموکراتیک نام برده می‌شود، پاسداری و حمایت کنند، واقع بینانه نیست. دیر یا زود به نحوی زیر پوشش مذهب، اگر بخشی از خواست‌های طالبان را نپذیرند به قسم دیگر به خواست طالبان در مورد مرجع قرار گرفتن مذهب، در تصمیم‌گیری تمکین خواهند کرد.

ضعف هیأت دولت و تعلق ایدیولوژیکی و تعلق طبقاتی و سیاسی آن‌ها، به طبقه‌ی حاکم، تنها نگرانی‌هایی را به بار نیاورده است که نگرانی اصلی از نبود یک نیروی قدرتمند اجتماعی است که در جریان مذاکرات، فشارهای اجتماعی و سیاسی را به‌وجود آورد و در برابر انحراف مذاکرات و پیامدهای آن ایستادگی کند. هرچند این روزها، همایش‌هایی از طرف نهادهای بورژوازی با شعار دفاع از "



طارق سعیدی

ایمان یک‌چپ هستم؟

زمانی که کسی می‌خواهد در سنگر چپ افغانستان به مبارزه بپردازد، اولین پرسشی که در ذهن کنش‌گران چپ دیروز و امروز پیدا می‌شود این است "که باید بدانم افرادی که با من در یک حرکت کمونیستی شرکت می‌کنند چقدر سوسیالیسم و کمونیسم را می‌دانند؟" است. این پرسش ما را وارد فاز بسیار خطرناکی می‌سازد. اگر این گزاره را کمی عمیق‌تر تحلیل کنیم این حق را از دانستن خود در مورد کمونیسم و سوسیالیسم به خود می‌دهید. پس در مقابل ما باید کسانی باشند که از کمونیسم و سوسیالیسم آگاه هستند پس با ما همراه خواهند بود؛ یا از کمونیسم و سوسیالیسم چیزی نمی‌دانند پس با ما همراه نخواهند بود. به عبارت دیگر چون مثل ما نمی‌اندیشند، پس به معنای آن است که از کمونیسم و سوسیالیسم چیزی نمی‌دانند. در این جا با ابژه منفی روبه‌رو خواهیم شد. ابژه‌یی که در تلاش شناخت آن نیستیم، چون دیگری است آن را نادیده می‌گیریم و به حذف آن می‌پردازیم. مصداق این نادیده گرفتن‌ها و حذف کردن‌ها در چپ دیروز کم نیست.

این گزاره در آغاز، پاسخ را در بطن خود پرورش می‌دهد. این مثل آن است که وقتی با یک فرد رادیکال دینی برخورد می‌کنی نقد بر ایدئولوژی‌اش را نه بر مبنای متفاوت اندیشیدن بل بر مبنای ندانستن از آن می‌داند و چون خود را آگاه می‌داند پس حق فعلیت را برای خود محفوظ می‌دارد و فرایند حذف ارزشی و نادیده انگاشتن را فعال می‌کند. این که ما به "خود آگاه" باور داشته باشیم ما را گرفتار ذهنیت‌گرایی خواهد کرد و حرکت اندیشه را از عینیت به ذهنیت و از ذهنیت به عینیت می‌گسلد.

به روایتی دیگر باید با سوژه دویاره لاکانی در ترمولوژی مارکسیستی روبه‌رو شویم و از نفس مطلق لاکانی به نفس برزخی آن گام بنهیم و با شناخت اپیستمه فوکویی در مرز خرد و بی‌خردی؛ حرکت بودن و شدن خود را آغاز کنیم. به جای قید کمیت "چقدر"، صفت کیفیت "چطور" را بگذاریم. در این صورت آن چه تعیین کننده است، پراتیک اجتماعی ما خواهد بود. در این جاست که بحث چقدر دانستن مهم نیست؛ بل چگونه عمل کردن اهمیت پیدا خواهد کرد که طبیعتن چطور دانستن کمونیسم و سوسیالیسم نیز مطرح خواهد شد. این به معنای رد عنصر آگاه در مبارزات مترقی نیست؛ بل به این امر اشاره می‌کند که مناسبات اجتماعی در مقابل عنصر آگاه وظایف تاریخی مشخص می‌گذارد که فهم این وظایف و پراتیکی که بتواند این جنبش‌های نوین را ایجاد کند نه در امر "چقدر"

دانستن؛ بل در امر "چطور" دانستن این عناصر نفهته است. لنین تئوری انقلابی و جنبش‌های انقلابی را موازی به هم می‌بیند. عنصر آگاه در فضای ذهن خود نه؛ بل در پراتیک آگاهی‌دهی و تشکل توده‌هاست که به چگونگی فهم کمونیسم و سوسیالیسم دست پیدا می‌کند. و گر نه فرق بین استاد پوهنتون / دانشگاه که در مورد کمونیسم و سوسیالیسم تحقیق می‌کند و عنصر آگاه و انقلابی، از بین خواهد رفت. پس "چقدر دانستن" به غیر از این که ما را گرفتار ذهنیت‌گرایی کند، کاری از پیش نمی‌برد.

اگر ما با عنصر خودجوش یا خودبه‌خودی روبه‌رو شویم که نسبت به مناسبات اجتماعی رویکرد رادیکال و انقلابی دارد. باید از او پرسیم که چقدر کمونیسم و سوسیالیسم را می‌داند یا این که تلاش کنیم که بینم چگونه عمل می‌کند و می‌اندیشد؟ و آیا با چنین شخصی نمی‌شود کار جمعی انجام داد؟ اگر این عناصر خودجوش از تئوری انقلابی؛ یعنی کمونیسم و سوسیالیسم آگاهی نداشته باشند، دو مقوله‌ی تئوری انقلابی و جنبش انقلابی و عنصر آگاه نفی می‌شود؟ از طرف دیگر مقوله‌ی آگاهی یک امر ثابت نیست و در حرکت و به روایتی دیگر، تاریخی است و اگر تلاش کنیم آگاه شویم که یک فرد "چقدر" می‌داند، دانستن را مسخ کرده‌ایم. مقوله‌ی آگاهی

را ایستا و ذات‌پندارانه دیده و روح تاریخی آن را می‌گیریم. به باور من چگونگی فهم ما از کمونیسم و سوسیالیسم بستگی به پراتیک اجتماعی ما خواهد داشت. نه آن که کمونیسم و سوسیالیسم را تبدیل به چند فرمول خشک و ناکارآمد سازیم و بعد آن را بر سر هرکسی که آن فرمول‌ها را نمی‌داند بزنیم. این جا بحث داشتن نیست؛ بل بحث بودن و شدن مطرح است. به همین دلیل چقدر دانستن ما از کمونیسم و سوسیالیسم بستگی به این دارد که چطور و چگونه وارد پراتیک اجتماعی شده‌ایم. مارکس نیز این را در یازدهمین تز خود درباره‌ی فویر باخ در یک گزاره مطرح می‌کند: "فلسوفان تنها جهان را تفسیر می‌کنند؛ اما نکته‌ی مهم تغییر آن است." پس ما در مسیر تغییر جهان است که از خود و جهان، تفسیری ارائه می‌کنیم.

ما می‌خواهیم نقش آگاهی‌دهی به توده‌ها را به عهده بگیریم و طبیعتن در این فرایند نیز به عنوان عناصر خودجوش می‌خواهیم تبدیل به عناصر آگاه شویم (یعنی کادر سازی). اما این را نیز نباید فراموش کنیم که شناخت و درک ضرورت کادر سازی خود نتیجه‌ی عمل کرد و اندیشه‌ی عناصر آگاه است. یکی از دغدغه‌هایم نیز همین است که ما نیاز به کادر سازی داریم و حال نمی‌دانم چطور یک دفعه‌ی بحث چقدر دانستن

به باور من چگونگی فهم ما از کمونیسم و سوسیالیسم بستگی به پراتیک اجتماعی ما خواهد داشت. نه آن که کمونیسم و سوسیالیسم را تبدیل به چند فرمول خشک و ناکارآمد سازیم و بعد آن را بر سر هرکسی که آن فرمول‌ها را نمی‌داند بزنیم. این جا بحث داشتن نیست؛ بل بحث بودن و شدن مطرح است. به همین دلیل چقدر دانستن ما از کمونیسم و سوسیالیسم بستگی به این دارد که چطور و چگونه وارد پراتیک اجتماعی شده‌ایم. مارکس نیز این را در یازدهمین تز خود درباره‌ی فویر باخ در یک گزاره مطرح می‌کند: "فلسوفان تنها جهان را تفسیر می‌کنند؛ اما نکته‌ی مهم تغییر آن است."



در ذهن ما می‌آید؟ به همین دلیل، همانطوری که مارکس در مانیفست کمونیست نوشته: "شبحی برفراز اروپا به حرکت در آمده‌است، شبح کمونیسم [است]". این شبح تنها در اروپا نماند، در آسیا و همچنین افغانستان نیز گسترش پیدا کرد.

این وظیفه‌ی زمان ماست؛ تا این شبح را از وضعیت سایه روشن بیرون کشیده و گسست تاریخی برای نقد آن، در افغانستان ایجاد کنیم و باعث تداوم آن شویم و آن چه ما را از هر جریان چپ در افغانستان جدا می‌کند؛ همین گسست از جریان‌های گذشته و نقد آن برای تداوم در حال و تحول در آینده است. جدایی مفاهیم "گسست" و "تداوم" یک امر ذهنی است و ما در پراتیک، در عین زمان که به نقد جریان‌های گذشته‌ی چپ می‌پردازیم؛ در عین زمان فرزند آن جریان‌ها نیز هستیم.

ما قصد داریم با بیرون کشیدن جریان‌های چپ از وضعیت سایه‌روشن، نه تنها آن را مورد نقد قرار دهیم بلکه از این طریق مفاهیمی که به دلیل شرایط تاریخی منفور جامعه شده‌اند را دوباره بازخوانی کنیم و زمینه‌ی گسترش آن‌ها را مساعد سازیم.

ما قصد نداریم که یک کتاب مقدس را کنار بگذاریم و به جای آن کتاب مقدس دیگر (سرمایه مارکس) را بگذاریم. چون همان طور که ما فرزند زمان خود هستیم؛ مارکس نیز فرزند زمان خود بود و این را نیز باید بپذیریم که همان قدر که تغییر در جامعه‌ی افغانستان وابسته به شرایط جهانی است به همان اندازه نیز وابسته به شرایط داخلی می‌باشد.

زنان که کارگران و زحمتکش‌ان بدون مزد و با مزد در خانه و محیط‌های شهری هستند؛ به عنوان نیروی پیش‌رو در این گسست نقش اساسی را بازی خواهند کرد.

این یادداشت تعریفی مختصر و بسیار کوتاه از "ماست"؛ که شاید در فرایند پراتیک و اندیشه‌ای برای گسست، تداوم و تحول یا تغییر کند. ما در حال حاضر نمی‌خواهیم هیچ تعریفی از خود ارائه دهیم. جز این که بگوییم؛ ما نه تنها دیروز، امروز و فردای خود را نقد خواهیم کرد؛ بل که در این نقد، هر زمانی که نیاز باشد، هر تقدس را درهم خواهیم شکست تا به شناخت تاریخی مارکسیستی، براساس پراتیک برسیم و مبارزین راستین، برای رهایی انسان‌ها در افغانستان و جهان شویم.

زنان افغانستان، دیگر آن زنان بلی گوی

جامعه‌ی مردسالار نیستند



کبرا سلطانی

طالبان و تمامی نیروهای حامی مردسالاری در افغانستان، باید بدانند که زنان افغانستانی دیگر آن زنان مطیع، بلی گوی، فرشته‌خو، و آن همسران و خواهرانی که پاسدار، نگهبان و سرباز مطیع شان بودند، نیستند. زنان افغانستان دیگر آموزش دهندگان سنت‌های قبیله‌ای به فرزندان شان و بهترین و صادق ترین نگهبانان سنت و نظم مردسالاری در خانه و جامعه نیستند.



سازمان ملل متحد و تمامی نهادهای حقوق بشر بین‌المللی که جز افتخارات نظام سرمایه‌داری جهانی است، به گروه‌هایی که وجود شان را با جنگ، بدامنی، خشونت، دهشت افگنی و کشتار ثابت و رسمیت بخشند، گروه‌های تروریستی و خطرناک خطاب می‌کنند و گویا تا محو و از بین بردن کامل این گروه‌ها، با تمام قوت مبارزه می‌کنند. اما بر عکس در برابر گروه تروریستی طالبان با وجود داشتن همه‌ی اوصاف فوق، باز هم همه‌ی نهادهای بین‌المللی سر تعظیم فرود آورده، به اهداف غیر انسانی آن تمکین می‌کنند. گروه تروریستی طالبان هم با استفاده از فرصت پیش آمده در بدل فاصله گرفتن از جنگ و "امارت اسلامی" با پذیرش تنها مذهب حنفی، تعدیل قانون اساسی و مجموع قوانین عادی و به همین گونه خواستار پایین آوردن سقف آزادی‌ها، حقوق اساسی و مذهبی سازی هرچه بیش‌تر نصاب آموزشی و تحصیلات عالی، استند.

با عملی شدن این خواست‌ها ما نه تنها که به صلح پایدار نمی‌رسیم؛ بلکه در صدد تدارک یک جنگ گسترده‌تر خواهیم بود. از صلح باید تعریف‌های عینی داشت. هنگامی می‌توانیم از صلح پایدار حرف بزنیم که در جامعه بدور از تعلقات نژادی، جنسی، مذهبی، عقیدتی، زبانی و سمتی، زندگی مسالمت آمیز داشته باشیم. خواست‌های طالبان نه تنها که بیش‌تر از پیش، انسان‌ها را به گروه‌ها و فرقه‌های مختلف تقسیم می‌کند؛ بلکه تفکر زندگی مسالمت آمیز را از مردم سلب می‌کند.

زنان شرکت کننده در مذاکرات صلح، تلاش بیهوده به خرج می‌دهند که آزادی شان را در چهار چوب اسلام طالبانی تسجیل کنند، این زنان متأسفانه از نیروی عظیمی بیش از نیمی جامعه بشری افغانستان، بی‌خبر اند. این‌ها خطوط اساسی مبارزات صد ساله‌ی جنبش آزادی زنان را در افغانستان به خاطر ندارند. این نماینده‌های خود خوانده زنان، از آن جایی که در بیس طبقاتی یک سان با طرف مقابل شان قرار دارند، به کالا بودن جسم زن به وسیله‌ای قرائت‌های قرون وسطایی تمکین می‌کنند. این‌ها از خود بیگانگان استند که برای مسلط شدن یک سیستم ضد انسانی، تلاش دارند؛ و بدتر از همه، در آن سیستم به زنان فقط به

قبیله‌ای به فرزندان شان و بهترین و صادق ترین نگهبانان سنت و نظم مردسالاری در خانه و جامعه نیستند. زنان آگاه جامعه‌ی افغانستان دیگر سروری و حکمرانی مرد، جامعه‌ای مردسالار و عقب مانده و بسته‌ای افغانستان را فرمانبرداری و تقدیس نکرده و به سنت‌های پوسیده و عقب مانده پشت کرده اند و دیگر بحیث قربانی جنسی که پاسدار مذهبی، حامی و تقویت کننده‌ای فرهنگ مرد سالاری اند، نخواهند بود.

زنان افغانستان که بخشی زیاد شان جز از طبقه‌ی کارگر اند، برای تعیین سر نوشت شان به حاشیه رانده شده اند و سر نوشت سیاسی و اقتصادی شان به دست قدرت‌هایی رقم می‌خورد که منفعت این قدرت‌ها در الویت قرار دارد؛ ولی این پایان کار نخواهد بود. کارگران افغانستان اعم از زن و مرد بر خواسته‌های پر از تبعیض طالب و هر گروه دست ساخت ارتجاع و سرمایه‌داری، دست رد زده و بی‌وقفه، برای رسیدن به یک جامعه‌ی انسانی بدون تبعیض و برای داشتن آزادی عقیده و بیان مبارزه می‌کنند.

طبعاً امروز که بربریت سرمایه‌داری در منطقه و به خصوص افغانستان بی‌داد می‌کند و خرافات بهترین ابزار تامین کننده‌ی منافع گروه‌های درگیر جنگ سرمایه‌داری و جنگ نیابتی شان است، این مبارزه کار ساده‌ای نیست؛ ولی روشنفکران پیش‌رو و مترقی می‌توانند با کار روشنگری و خستگی ناپذیر، زمینه‌ی داشتن یک افغانستان بهتر و انسانی را مساعد سازند. این اشتباه است که اگر تصور کنیم که بهبود زندگی و موقعیت زنان و کارگران در افغانستان در قید صلح و جنگ سرمایه‌داری و با نمایندگان مرتجع این و یا آن گروه است؛ بلکه کاملاً برعکس، مقاومت و مبارزه برای حق انسانی زنان، کارگران و زحمتکشان، در گرو ایجاد جنبش آگاه کارگری است که علی‌رغم سرکوب، شکنجه و کشتار، بی‌وقفه سیستم فاسد و ماشین کشتار سرمایه‌داری را مغلوب ساخته و چرخش اقتصادی و نظام سیاسی را به دست خود گیرند و آینده‌ی سیاسی جامعه‌ی افغانستان را رقم بزنند.

نواقصی را که این نمایندگان قدرت‌مند و پول‌دار، خواستار استند، آن قدر متزلزل و بی‌ثبات است که با یک فتوای آخوند دینی خدشه‌دار و به باد فنا سپرده می‌شود. این زنان دم از آزادی می‌زنند، در حالی که زنان طبقات پایینی جامعه برای ابراز طرز تفکرشان در پیش چشم تکنوکرات‌های حامی شان به باد مشت و لگد، قرار می‌گیرند و این زنان در قدرت، همچنان تماشاگر اند. آیا این خود بزرگترین تناقض نیست؟

زنان نماینده دولت افغانستان، فراموش کرده اند که زنان افغانستان با مبارزات هرچند نامنجم در مقابل سنگ و شمشیر طالب، مجاهد و دولتی به ظاهر تکنوکرات‌های افغانستان، و به همین گونه، جامعه‌ای سنتی و مردسالار را وادار به عقب نشینی کرده و بدین ترتیب، خواست شان را (درج نام و هویت شان را تا آستانه‌ی ثبت هویت فرزندان شان در شناسنامه‌ها رساند، این یک پیروزی برای زنان در افغانستان است؛ اما کافی نیست. طالبان و تمامی نیروهای حامی مردسالاری در افغانستان، باید بدانند که زنان افغانستانی دیگر آن زنان مطیع، بلی گوی، فرشته‌خو، و آن همسران و خواهرانی که پاسدار، نگهبان و سرباز مطیع شان بودند، نیستند. زنان افغانستان دیگر آموزش دهندگان سنت‌های

دید تولید کنندگان نسل و ارضا کنندگان امیال جنسی مردان دیده می‌شود. زنانی از این دست، از درد زنانی که بالای تنور داغ، در روزهای گرم تابستان، با هزاران زحمت و مشقت نان یک یا دو وعده‌ای غذای دو کودک بی پدر را فراهم می‌کند، به دور اند. این نمایندگان "بیگانه از درد مادر سربازی است که با هزار خواری و فلاکت ناشی از فقر پسرش را بزرگ می‌کند و گروه‌های تروریستی چون طالب بدون در نظر داشت دلیل مجبوری او، که به ارگان‌های نظامی رفته است، سرش را از تنش جدا می‌کند. این‌ها از سنگینی سنگ‌های که به رخشان و صدها جوان دیگر در گوشه و کنار کشور که بر اثر سنگسار، شلاق و محاکمه صحرائی تحمیل شد، بی‌خبر اند.

البته فراموش نکنیم که زنان در افغانستان در غیاب طالبان در قدرت سیاسی هم مصوون نیستند؛ قریب اکثریت جامعه‌ی مرادنه در افغانستان، تا همین حالا نظرات طالبی را در قبال زنان تایید می‌کنند. قشر زن در افغانستان در پهلوی تحمل شلیک مرمی، راکت و بم طالب از امنیت و مصوونیت مالی و جانی بر خوردار نیستند. زنان در افغانستان زشت‌ترین استبداد و دیکتاتوری مرد سالاری را از سر می‌گذرانند، آزادی مبهم و ملامال از

چرا امریکا ارزش های دموکراتیک را در صلح با طالبان زیر پا کرد؟

ک صالح



در قرن ۱۸ و ۱۹ سرمایه‌داری، با دفاع از سکولاریزم و دفاع از ارزش‌های حقوق بشری، پرچم‌دار ارزش‌های نوین جهانی بود و با پشتیبانی از این ارزش‌ها، از لحاظ تیوریک؛ دارای یک جهان بینی و دورنمایی بود که تقریباً الگویی برای آزادی‌های سیاسی و ره‌ای از نظام‌های توتالیتر، مستبد و سنتی به شمار می‌رفت.

در شرایط کنونی پرسش‌های فراوان در ذهن مردم خطور می‌کنند که مثلاً چرا مایک پمپئو وزیر خارجه‌ی امریکا در مذاکرات صلح میان دولت و گروه طالبان، از مداخله و تحمیل ارزش‌های دموکراتیک در نظام آینده افغانستان امتناع ورزید؟ یا چرا ارزش‌های دموکراتیک که عبارت از سکولاریزم و قطع کردن دست مداخله‌ی مذهب، در سیاست و زندگی شخصی انسان‌ها باشد از طرف کشورهای غربی مطرح نشده است؟ چرا دفاع از ارزش‌های دموکراتیک به حیث وظیفه‌ی اخلاقی جهان سرمایه‌داری در الویت قرار ندارد؟ یا حقوق دموکراتیک که مثل اکسیجن برای زندگی انسان‌ها نیاز است، دیگر پشتیبان قوی بین المللی ندارند؟ چرا این ارزش‌ها برای برخی جوامع انسانی و کشورها، قابل تحقق شمرده نمی‌شوند؟ یا چرا حقوق بشر تعریف جهان شمولی خود را از دست می‌دهد؟ این‌ها و ده‌ها مسایل و پرسش‌های دیگر، ذهن توده‌های ما را که از هر ملتی دیگر به‌خاطر آزادی، رفاه و حقوق دموکراتیک و شهروندی رزمیده‌اند و قربانی‌های بزرگی را در چهل سال اخیر متحمل گردیده‌اند، درگیر کرده و برای آن‌ها بسیار مهم‌اند و در صدد یافتن پاسخ این پرسش‌ها هستند.

در دنیایی امروز، به اصطلاح انفجار اطلاعات، روزانه صدها مقاله، تبصره و کتاب نشر می‌شوند؛ ولی در اکثر آن‌ها طبق روال و اصول ژورنالیسم عام و متعارف بورژوازی، بنابر مالکیت خصوصی بر بنگاه‌های نشراتی توسط کمپنی‌ها و دولت‌ها که امکان بیان موثر را در جامعه دارند، متأسفانه فقط به شاخ و برگ مسایل و چالش‌ها پرداخته می‌شود و ارتباط این همه نابسامانی‌ها را نه در کلیت نظام تاریخی عینی به‌نام سرمایه‌داری (چه نوع مذهبی و چه دموکرات و توتالیتر آن) نمی‌جویند. برعکس مشکلات، بحران و بی‌افقی را در وجود افراد و اشخاص یا نوع مدیریت خاص، می‌دانند. مثلاً شماری این فکر ابلهانه را دارند که رفتار غیرعادی ترمپ، امریکا را در سیاست بین‌المللی به‌انزوا کشانده است. در واقع امر، چنین نیست. مسأله بزرگتر از این است. ناگزیر باید علت اصلی این نابسامانی‌ها، بی‌افقی و بن بست‌ها را در روشنایی واقعیت‌ها و حقایق عینی جامعه، مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم. خوشبختانه، برخی پژوهش‌گران، جامعه‌شناسان، تحلیل‌گران و فعالین سیاسی، کارهای ارزنده و مفیدی را درین راستا و جهت‌رہایی واقعی

انسان‌ها از این بحران‌ها و بن بست ساختاری در جامعه، انجام داده‌اند که افق روشن را برای جهان آینده نوید می‌دهند.

در چند سال اخیر با پیروزی قلدری به‌نام ترمپ، به حیث رئیس‌جمهور امریکا و پیروزی احزاب راست‌گرا و پوپولیست، برخی کشورهای اروپایی، از جمله پولند و هنگری، شاهد افول لیبرالیسم و افق تیوریک آن، که همانا حقوق بشر، سکولاریزم و تکثرگرایی باشند، بوده‌اند و حاکمیت احزاب تمامیت‌خواه، ناسیونالیست، پوپولیست، لیبرال و لیبرال دموکراسی، خود غرب؛ یعنی مهد کاپیتالیسم را از لحاظ تیوریک در یک بحران و بن بست قرار داده است. در سیاست بین‌المللی نیز سرمایه‌داری افقی برای آینده ندارد. چون پروسه‌ای جهانی شدن سرمایه، به پایان خود رسیده است، یعنی مناسبات تولید و اقتصاد را جهانی ساخته است. به این خاطر نیازی برای دفاع از ارزش‌های دموکراتیک در جهان نمی‌بیند. در واقع، سرمایه‌داری دیگر از لحاظ تیوریک، به بن بست رسیده و چیزی برای رهبری جهان مدرن در چاتته ندارد.

در قرن ۱۸ و ۱۹ سرمایه‌داری، با دفاع از سکولاریزم و دفاع از ارزش‌های حقوق بشری، پرچم‌دار ارزش‌های نوین جهانی بود و با پشتیبانی از این ارزش‌ها، از لحاظ تیوریک؛ دارای یک جهان بینی و دورنمایی بود که تقریباً الگویی برای آزادی‌های سیاسی و ره‌ای از نظام‌های توتالیتر، مستبد و سنتی به شمار می‌رفت. اما در قرن

بیست و یکم، سرمایه‌داری از ترویج سکولاریزم، عقب‌نشینی کرده است و اکنون سکولاریسم و ارزش‌های دموکراتیک، در الویت نظام سرمایه‌داری قرار ندارد.

مقدمه‌ای نسبتاً طولانی فوق‌را به این خاطر نوشتم که درین اواخر ما شاهد آغاز روند مذاکرات صلح بین طالبان و دولت افغانستان، هستیم. مایک پمپئو، وزیر خارجه‌ی ایالت متحده امریکا در سخنرانی افتتاحیه‌ای آن، در دوحه، از پشتیبانی و تحمیل نظام دموکراتیک و ارزش‌های دموکراتیک برای نظام آینده‌ی افغانستان، انکار کرد و تنها به تامین منافع اقتصادی و امنیتی امریکا اکتفا و پا فشاری کرد.

این‌که چرا کاپیتالیسم مثل قرون گذشته از ارزش‌های دموکراتیک دفاع نمی‌کند، حمید تقوایی رهبر حزب کمونیست کارگری ایران، در نوشته‌اش "عروج و افول سکولاریزم" دلیل عقب‌نشینی کشورهای سرمایه‌داری را در ترویج و دفاع از ارزش‌های مشترک جهان شمول انسانی، بی‌افقی آنان، برای آینده می‌داند.

تقوایی می‌نویسد: "در دنیای پُست‌مدرن از نظر اقتصادی، همه هم‌سانند؛ ولی از نظر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، همه متفاوت قلمداد می‌شوند. زندگی مادی و ارزش‌های مادی، جهان‌شمول‌اند و همه‌ی دنیا را فراگرفته‌اند؛ ولی فرهنگ و فلسفه و سیستم ارزشی که این شرایط مادی را ایجاد کرده است، نسبی تلقی می‌شوند." یعنی به این معنا که ملاهبت الله آخوند و ملا

عبدالحمید، از لحاظ مادی همسان دنیای سرمایه‌داری شده‌اند. آنان تلفن آیفون و موتر لند کروزر را دوست دارند و خواهی و نخواهی بدون آن‌ها و دیگر وسایل عصری، با شتر و گاو آهن زندگی خود را پیش برده نمی‌توانند و از لحاظ مادی همگون جهان سرمایه‌داری شده‌اند. به گفته‌ی کارل مارکس دیگر رام شده‌اند و به کاروان نظام اقتصادی جهان سرمایه‌داری پیوسته‌اند و جاده پاک‌کن برای فروش کالاهای سرمایه‌داری گردیده‌اند. آنان منافع کشورهای سرمایه‌داری را با تامین امنیت شاهراه‌ها و راه‌های مواصلاتی، برای انتقال کالاهای سرمایه‌داران، جز لشکر سرمایه‌ای جهانی مبدل شده‌اند. برای امریکا، نیاز به مصرف هنگفت برای استخدام شرکت بلک واتر و یا کدام کمپنی امنیتی دیگر نیست. شاید طالبان به مراتب کمتر نسبت به مصارف گزاف بلک‌واتر، منافع اقتصادی امریکا را در منطقه برآورده سازند. به این خاطر، ترویج ارزش‌های دموکراتیک، در الویت سیاست خارجی امریکا قرار ندارد. این مسأله تنها در رابطه به سیاست خارجی امریکا صدق نمی‌کند؛ در داخل امریکا هم دولت مردان آن استفاده از تیوری‌های علمی و انسانی را دست‌کشیده‌اند. مصداق این ادعا، گفته‌های ترمپ در جریان مبارزه با ویروس کرونا است که پیش‌نهاد تزریق مواد ضد عفونی‌کننده را به انسان‌ها به جای یک واکسین میعاری داد، که برای جهانیان حیران‌کننده بود که چطور رهبر متمدن‌ترین کشور جهان، چنین پیش‌نهاد پیش‌پا افتاده و غیر علمی را به انسان‌های قرن بیست و یکم می‌دهد.

این همه فاکت‌ها و از جمله سازش با طالبان، این لشکر سیاه قرن بیست و یکم و تحمیل آنان بالای مردم افغانستان یک مسأله‌ی سطحی و یا تاکتیکی مقطعی نیستند؛ بلکه به صورت کل، بیانگر بی‌افقی کاپیتالیسم و به بن بست رسیدن این نظام، از لحاظ تیوریک است. این عقب‌گرد از تجاعی در حالی صورت می‌گیرد که جهان از هر زمان دیگر به تحقق ارزش‌های جهان شمول دموکراتیک و از جمله سکولاریزم و حقوق بشر، شدیداً نیازمند است. ترویج ارزش‌های دموکراتیک برای زندگی‌ای صلح‌آمیز در جهان، یک نیاز مبرم و حیاتی است. این‌که چه کسی در آینده پاسدار تحقق این ارزش‌ها باشد، منوط به سازمان‌یابی، انسجام و تحزب طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمتکشان است تا بتوانند جهان را از این بی‌افقی و نابسامانی، رهایی بخشند.

ادامه از صفحه ۸

د قطر د سولې خبرې د افغانستان د گټو لپاره دي که د امریکا؟

کوت کې لاسوهنه کوي او د خپلو سیالو هیوادونو گټې ننګوي، نو سیال هیوادونه به هم لاس تر زني لاندې کښیني او د مقابلې ډگر ته به راوځي. د افغانستان جگړه تر ډیر بریده د افغانانو ترمنځ جگړه نه بلکې د پردیو هیوادونو د سیالیو او غچ اخیستلو جگړه ده چې د افغانستان په جغرافیه کې پلي کېږي او د افغانستان بیوزلي وګړي یې قربانیان دي. د افغانستان د جګړې او سولې په شننه کې باید دواړه کورني او بهرني لاملونه په پام کې ونیول شي. د افغانستان هغه سیاسي ډلې چې د یو خپلواک، هوسا، آزاد او پرمختللي افغانستان فکر او برنامې لري، ډیر کمزوري او خپل شوي دي، په سیاسي ډګر کې د هغوی فعال حضور نه محسوس کېږي. تل د واکمنو رژیمونو او د هغوی د بهرنیو ملاتړ کوونکو لخوا وژل شوي، زنداني شوي او د سیاسي فعالیت څخه یې مخنیوی شوی دی. نو له دې امله دی چې د ولس پر گټې د خپلو اصیلو استازو په نشتون کې لکه ورک شوی پسه د لیوانو په منگلو د مرگ او ژوند ساه اخلي. خلک کله د دموکراسۍ او ټاکنو په نوم، کله د بشري حقونو او عدالت په نوم او کله د اسلام او شریعت، قوم او ژبې په نوم غولول کېږي او له مجبوریتونو او احساساتو څخه یې ناوړه استفاده کېږي.

لیري او نږدې بهرني هیوادونه به د خپلو گټو خوندي کولو لپاره هیکله په افغانستان کې د جګړې او مداخلې د اور بل ساتلو لوبې څخه ستړي نشي. هغوی به یا په مستقیم ډول او یا د خپلو افغان مزدورانو او جاسوسانو په مرسته د جګړې او سیالی اور تود وساتي. افغانان به همداسې وژل کېږي، هیواد به ویجاړېږي او خلک به کډوال کېږي. امریکا او متحدین یې او د افغانستان گاونډي هیوادونه به لا هم د افغانستان د خلکو له بیوزلی، محتاجی او نالوستي توب څخه ناوړه گټې اخلي او دوی به په قومي او مذهبي اختلافونو سره ټوټه ټوټه کوي او نه پرېږدي چې خلک د خپلو بدمرغيو اصلي لاملونه وپېژني او د هغوی په لمنځه وړلو کې سره یوشي.

باید چپي، سیکولر، مترقي او دیموکراتیک ځواکونه د خپلمنځی کوچنیو اختلافونو څخه تیر شي، په لویو، عامو او گډو موخو سره راغونډ شي. لومړی خپل فعال سیاسي حضور تثبیت کړي او د خلکو سره د خپلو موخو په شریکولو سره د هغوی ملاتړ لاس ته راوړي. د خلکو ملاتړ او د مترقي ځواکونو مشرتابه هغه مهم فکتورونه دي چې کولای شي د افغانستان دوه شوې بیرۍ وژغوري او ټولو ناخوالو ته د پای ټکی کېږدي.

اعتراض شهروندان بلخ از بلند بودن قیمت برق



نصرت اقبال

نمایندگان پارلمان و مقامهای دولتی و سرمایه‌داران می‌شود، شامل است.

عدم شفافیت در ثبت مصرف برق؛ یا
میترخوانی

باشندگان شهرکابل و شهرهای دیگر از سال‌ها بدین سو اعتراض دارند که کارمندان بخش فنی شرکت برشنا مقدار مصرف برق را به صورت دقیق محاسبه نمی‌کنند. گاهی مقدار مصرف برق، چند برابر بیش‌تر از مصرف واقعی آن‌ها محاسبه می‌شود.

قابل یادآوری است که باوجودی که سال‌هاست، شهروندان نسبت به عدم شفافیت درمیترخوانی یا ثبت مقدار مصرف برق از سوی کارمندان فنی شهرکت برشنا، شکایت دارند، مسأله‌ای دیگر، طرز العمل رسیدگی به این شکایت است که بروکراسی پیچیده‌ی نظام اداری و شرکت برشنا، باعث ضیاع وقت و سرگردانی بیش‌تر، برای شهروندان می‌شود. در بسیاری موارد، شهروندان به خاطر جلوگیری از ضایع شدن وقت شان، از حق شان گذشته و نسبت به مصرف شان، پول بیش‌تری می‌پردازند.

نظام سرمایه‌داری، رقابت در بازار را به هدف خدمات بهتر یک اصل می‌داند. این در حالیست که بازار فروش برق در افغانستان در انحصار شرکت نیمه خصوصی‌ای "برشنا" است.

این شرکت بدون درنظر گرفتن سطح درآمد کارگران، تهی‌دستان و زحمتکشان، نرخ فروش برق را مشخص می‌سازد. به‌گونه‌ی مثال در ولایت بدخشان قیمت فی کیلووات برق، ۲۷ افغانی تعیین شده است. این در حالی است که شهروندان این ولایت فقط از ساعت ۶ شام تا ۱۰:۳۰ شب، برق دارند.

محمد نسیم گنجی-رییس قبلی شرکت برشنا، به اعضای شورای ولایتی بلخ گفته بود: "قیمت هر کیلووات برق به ۲/۵ افغانی کاهش می‌یابد." اما این وعده تاکنون عملی نشده است.

یکی از معلمان شهر مزار شریف که در این اعتراض شرکت کرده بود گفت: "ماهانہ ۸۳۰۰ افغانی معاش دارم. با این حال در حدود ۲۵۰۰ الی ۳۰۰۰ آن هزینه‌ی مصرف برق می‌شود. همچنان از این مبلغ ماهانه ۱۳۵۰ افغانی ۵۰ کیلو آرد، ۱۱۰ افغانی یک کیلو لوبیا، ۱۰۰ افغانی، یک لیتر روغن و ۱۳۰ افغانی، یک کیلو برنج را خریداری می‌کنم. حالا مسئولان بیانند، محاسبه کنند که من بقیه‌ی مصارف خانواده‌ام را از کجا تأمین کنم." مشکل دیگری که اعتراض کنندگان در شهر مزار شریف و همچنان بارها شهروندان شهرهای دیگر، از آن شکایت دارند، برخورد دوگانه‌ی دولت در جمع‌آوری هزینه‌ی مصرف برق از ادارات دولتی، زورمندان، رهبران سیاسی و نمایندگان پارلمان است. درحالی که پس از سه دوره توزیع بل مصرف برق، در صورتی عدم پرداخت آن از جانب مصرف کنندگان، شهرکت برشنا لین برق شهروندان عادی را قطع می‌کنند؛ اما سال‌هاست که این شرکت، نتوانسته هزینه‌ی مصرف برق، از مقام‌های ارشد دولتی، بعضی نمایندگان، پارلمان، رهبران سیاسی و ادارات دولتی را جمع‌آوری کند. با وجود هشدارهایی که می‌دهد، نتوانسته و نمی‌تواند لین برق این دسته از افراد را قطع کند. شرکت برشنا چندین بار است که فهرست افرادی را اعلام کرده که طی چندین سال پول صرفیه‌ی برق مصرف شان را نپرداخته اند.

در این فهرست نام اشخاص مشهور و قدرتمند که شامل رهبران سیاسی،

"ما برق بدون فرق می‌خواهیم". این شعار صدها شهروند مزار شریف در ولایت بلخ است، که از بالا بودن قیمت برق، اعتراض دارند و به روز شنبه ۲۵ سنبله، در یک اعتراض خیابانی شرکت کردند و خواستار کاهش قیمت برق شدند.

اعتراض کنندگان با بستن دفتر شرکت برشنا در شهر مزارشریف، از مسئولان این شرکت، خواستند که تا قیمت برق در این ولایت را همسان با ولایت‌های دیگر، از جمله ولایت کابل، بسازند.

حمیدالله حمیدی، رییس دفترساحوی شرکت برشنا در مزارشریف در پاسخ به درخواست اعتراض کنندگان می‌گوید: "کاهش قیمت فروش برق، از صلاحیت شرکت برشنا بیرون بوده، باید کابینه‌ی حکومت افغانستان در این باره تصمیم بگیرد."

این در حالیست که قبلن شرکت برشنا گفته بود که طرح یکسان سازی قیمت برق، به کابینه فرستاده شده است.

شهروندان مزار شریف می‌گویند که هرکیلووات برق در این شهر ۶/۲۵ افغانی است، در حالی که یک کیلووات برق در کابل ۲/۲۵ افغانی است.

قابل یادآوری است که این قیمت برق در کابل به نسبت مصرف بوده، اگر مصرف برق از یک کیلووات تا ۲۰۰ کیلووات باشد ۲/۲۵ افغانی است و اگر بیش‌تر شود، فی کیلووات، چند برابر افزایش می‌یابد.

باشندگان شهر مزار شریف از سال ۱۳۹۴ تا کنون خواستار کاهش قیمت برق بوده؛ ولی با وجود وعده‌های پی‌هم از جانب مسوولان شرکت برشنا، پارلمان و کابینه، تا حالا، قیمت برق در شهر مزار شریف، کاهش نیافته است.

پیش از این به تاریخ یازده اسد سال ۱۳۹۴



صاحب امتیاز و مدیر مسئول: جواد طیب
زیر نظر شورای نویسندگان
تنها «سخن نخست» دیدگاه ماهنامه‌ی اعتراض را بیان می‌کند. مسوولیت سایر مقالات و نوشته‌ها به نویسندگان آن بر می‌گردد. استفاده از مطالب این نشریه با ذکر منبع آزاد است. آخرین مهلت ارسال مطالب برای چاپ در شماره بعدی، بیست و پنجم اکتبر است. فقط مقالاتی که به این نشریه ارسال شده باشد چاپ می‌شود.

اعتراض در افغانستان و خارج از کشور مشترک می‌پذیرد.
شماره ارتباطی: ۰۰۹۳۷۰۸۴۷۴۲۰۰
ایمیل: Eteraz2020@gmail.com
مراکز توزیع: شهر کتاب، دفتر انجمن تحقیقات علوم اجتماعی و غرفه‌های روزنامه فروشی در کابل و ولایات. شماره تماس: ۰۷۸۰۹۹۹۰۳۰
تیراژ: ۱۵۰۰

تربیت «نه» به وضعیت موجود

اعتراض

ماهنامه

Eteraz Monthly: Vol.1 No.10 October 2020

سال اول ■ شماره دهم ■ میزان ۱۳۹۹

د قطر د سولې خبرې د افغانستان د گټو لپاره دي که د امریکا؟

ناصر لویاند

افغانستان کې سوله او امنیت رانشي بلکې د جگړې لری به نوره هم اوږده شی. کېدای شي امریکا دا اټکل کړی وي چې په دې توګه به خان ته د اوږو پوزه جوړه کړي، په افغانستان کې به خپل استخباراتي حضور پیاوړی کړي، خپل نظامي او مالي لګښتونه به راتیت کړي او د خپلو سرتیرو تلفات به صفر کړي، اما خپله د افغانستان د استخباراتو په وینا، په افغانستان کې نږدې ۲۱ غټې او وړې تروریستي ډلې فعالیت کوي. نو که چېرې امریکا وتوانیږي د کابل ګوډاګی رژیم له طالبانو سره غاړه غاړی کړي، شاوخوا یو نیم درجن نورې وسله والې ډلې د داعش په شمول به خپلو جګړو ته ادامه وکړي او د پخوا په شان به د امریکا، عرب هیوادونو، پاکستان، ایران، هند، روس، چین او ترکیې لخوا تمویل او تسلیح کېږي.

د امریکا د اشغال او هژموني سیاست ته په کتنې سره، ویلو شو چې دا هیواد په دومره آسانی سره د افغانستان خوشې کولو ته چمتو نه دی. د دوهمې نړیوالې جګړې څخه راپدېخوا امریکا په ټولې نړۍ کې شاوخوا ۸۵۰ نظامي لویې هدې لري. همدا اوس په زرګونو امریکایي پوځیان په جرمني، جاپان، جنوبي کوریا، ایتالیا، هسپانیا، ایسلند، ترکیې، سعودی عربستان، عراق، قطر، بحرین او د خلیج هیوادونو کې حضور لري. تر هغه چې امریکا د خپلو گټو لپاره د نړۍ په ګوټ

سولې تړون لاسلیک کړ، دا ژمنه یې امریکا ته کړې چې دوی به د غني - عبدالله حکومت څخه لا غوره په افغانستان او سیمه کې د امریکا استراتیژۍ او موخې پلي او ډاډمنې کړي.

دا چې په افغانستان کې د طالبانو راتلونکی حکومت د افغانستان بنځو، اقلیتونو، دموکراتیک او مترقي سازمانونو، مدني ټولنو، آزادو رسنیو او د بیان آزادۍ سره څه ډول چلند کوي، د افغانستان د کښلې هغه اړخ دی چې خلک ورڅخه اندېښنه لري. همدا اوس طالبان، د افغانستان په هغو سیمو کې چې واګی لري، بنځې سنگسار کېږي، د انجونې ښوونځي نشته او سخت اسلامي قوانین پلي کېږي. طالبان همدا اوس د سولې د خبرو اترو په بهیر کې په سوچه شرعي او اسلامي نظام باندې ټینګار کوي او د حنفي فقه د ټولو قوانین بنسټ ګڼي. که امریکا او متحدین یې هرڅومره هڅه وکړي چې طالبان سینګار کړي او هغوی یوځل بیا "د سولې فرشتې" معرفي کړي، ګټه نه لری ځکه چې د هغوی ماهیت او خټه له تاوتریخوالي، پرمختګ ضد او بشري حقونو څخه سرغړونې څخه جوړه ده.

که چېرې د امریکا حکومت د خپلې له شرمه ډکې ماتې انتقام، د طالبانو او جهادي جنګي جنايتکارانو ډلو په بیا واکمنو سره د افغانستان له خلکو اخلي، نو نه یوازې به په



چې د غني حکومت او طالبان پرته د امریکا او پاکستان امر او مشورې څخه هیڅ کولای نشي، دواړه غاړې په مالي او نظامي لحاظ امریکا پورې تړلي دي. طالبان هم لکه د غني حکومت، هر کال له امریکا څخه پنځه سوه ملیون ډالره مرسته ترلاسه کوي. (د وږي شپاړسم، ۱۳۹۹ کال باختر خبري آژانس) امریکا او بل هر تیري کوونکي هیواد ته خپلې سیاسي، اقتصادي او نظامي ګټې مهمې دي، هیڅ کومه پيشو د خدای د رضا لپاره موږک نه نیسي. دا ښکاره حقیقت دی چې امریکا له خپل ټول اقتصادي او نظامي ځواک سره سره، په افغانستان کې

بیشرمانه ماته خورلې او د دوی او متحدینو وحشیانه بمباریو، مدرنو وسلو کارولو او خلکو وژلو ونشو کړای د اشغال په ضد او په کابل کې د دوی د لاسپوڅي او فاسد حکومت په وړاندې پرګنیز مقاومت لمنځه یوسي.

امریکا او د هغوی ناتو یي متحدینو ته دا مهمه نه دی چې طالبان څومره تور تاریخ لري او د بنځو او بشري حقونو او علم او فرهنگ ضد ډله ده. کله چې طالبانو د ۲۰۲۰ کال فرورۍ میاشت کې له امریکایانو سره د

د افغانستان خلک نشي کولای په قطر کې د طالبانو او غني - عبدالله حکومت ترمنځ د سولې خبرو اترو لپاره هیله مند واوسي. د افغانستان د جګړې ښکېلې کورنۍ غاړي دواړه په جنګي جرمونو او د بشري حقونو په نقض تورنې دي. د جنايتکارانو څخه د خیر تمه درلودل هسې خان غولول دي. د جګړي همدې دواړو غاړو او متحدینو یې دومره خلک ووژل او وینې یې تویې کړې چې خلک اوس ډوډۍ، کار، ښوونځۍ او روغتون نه بلکې ژوند غواړي. اما ځیني خلک دومره خپل شوي او کرول شوي دي چې د سولې د ډهول تش غږ هم ورباندې خوږ لګیږي.

امریکا په افغانستان او سیمه کې د خپلو استراتیژیکو گټو او موخو ته په پاملرنې سره، اوس خپله پریکړه کړې ده او ډیر ژر به یې په نورو وټیې. په دوحه کې د طالبانو او حکومتي پلاوو ترمنځ مذاکرې هسې ننداریز اکتونه دي چې امریکا غواړي خلکو ته وښيي چې ګواکې طالبان او افغان حکومت خپلواکه اړخونه دي او د ددوی دروند سیوری ورباندې نشته دی.

په داسې حال کې چې هرڅوک پوهیږي

ادامه در صفحه ۷

